

گاهنیش:ت:

از ساختن تا یافتن معنا

غلامرضا خاکی

ما ناگزیریم ناامیدی محدود را بپذیریم
اما هرگز نباید از امید بی پایان دست بکشیم.

مارتین لوتر کینگ

درآمد

دیروز انتشارات رشد تعطیل بود و امروز هم مجبور شدم با دوستی بروم به میدان انقلاب در پی دو کتاب مشخص در حوزه روان‌شناسی وجودی.

پس از گپی گرم و صمیمی با فروشندگان، سه کتاب خریدم. در سال گذشته در این خط مترو فقط یک نفر را دیدم که کتاب می‌خواند. آن هم در خطی که به ایستگاه تربیت مدرس و پشت دانشگاه تهران می‌رود، اما از هر ده نفر، حداقل هفت نفر سرشان در گوشی است. براستی این مردم چه می‌بینند؟ این دو رفتار مردمان نشان از چه چیزهایی دارد؟...

هنگام سوار شدن کتاب‌ها را با وجود بی‌عینکی، به امید دیدن جملاتی درشت ورق زدم، دو جمله را دیدم که فکر می‌کنم سنگینی و ز نشان کمر هر ذهنی را خم می‌کند:

جمله اول از یونگ:

« زندگی تنها جایی وجود دارد که معنا حضور داشته باشد.»

حالا یعنی چه این جمله؟

معنای ساده و غیرفلسفی‌اش یعنی آن که اگر احساس بی‌معنایی کردی، بدان که در حال مردگی هستی، مردگی که مسما به زندگی است و تو باطن آن را نمی‌دانی.

این نکته هم می‌تواند در مقیاس کلان زندگی مصداق داشته باشد و هم در جزئی از زندگی، مانند احساس بی‌معنایی در کار. به سخن دیگر آدمی می‌تواند در کلیت زندگی‌اش احساس معناداری داشته باشد اما در کارش که بخشی از زندگی‌اش است این احساس معناداری نداشته باشد چون کارش مطلوبش نیست. این همان قلمرویی است که در کتاب **سیر و سلوک حرفه‌ای** می‌خواهم به آن پردازم.

جمله دوم:

«معنا، مفهومی فراتر از منطق و تبیین است.»

متاسفانه نویسنده کتاب ننوشته بود که این جمله از کیست. جمله‌ای که مانند ماه آسمانی که یکباره از پشت ابر بیرون می‌آید در وجودم تائیدن گرفته است. این جمله تیر خلاصی است به خیال یافتن معنا برای زندگی از طریق برهان‌های عقلی که در سنت فلسفه تحلیلی مطرحند. چه رهایی‌بخش است این جمله! این سخن یعنی آن که معنا را در چارچوب قواعد منطقی و تفکر فلسفی نمی‌توان به دست آورد. هر جوابی که پیدا کنی برای این پرسش که معنای زندگی چیست؟ خود آن پاسخ، آبستن چند پرسش شک‌آلود دیگر است. معنا را با جستجو در رابطه‌های علت و معلولی نمی‌توان یافت. یعنی معنا، معلولی برای یک علت ناشناخته نیست که باید آن را پیدا کنی. آری دانستن معنا تا یافتن و داشتن آن، خود انواعی از مراتب دارد. نتیجه باور سکولاری به این جمله آن است که معنا در نوعی رویکرد زیبایی‌شناسانه و عملگرایانه متمرکز بر ظرفیت‌های انسانی پدیدار می‌شود و در معنای عرفانی‌اش نیز تجربه حضور خداوند در جان و جهان. معنا، جمله‌ای نیست که آن را از متنی بخوانی و بعد حفظ‌ش کنی و چون در حافظه‌ات است احساس کنی که صاحبش هستی و احساس کنی که معنادار شده‌ای. هر چه هست مهم این است که چه کشف و چه ساختن معنا در مقیاس کلان، با ابزارهای منطقی ناممکن است.

این روزها که درگیر نگارش کتاب **سیر و سلوک حرفه‌ای** هستم و با معنا کلنجار می‌روم به این نکته می‌اندیشم که آیا بین اینکه پرسیم معنا چیست با این پرسش که ماهیت معنا چیست تفاوتی هست؟ به نظرم می‌آید هنگامی که می‌پرسیم ماهیت معنا چیست؟ یعنی معنا از چه نوعی معرفتی است که باید به آن دست بیائیم، منابع آن کدامند؟... و وارد قلمرو شناخت

شناسی می شویم. پاسخ به این پرسش به این وابسته است که آیا باور ما این است که معنا ساختنی است یا یافتنی؟!

حالت اول

اگر باور این باشد که امکان معنا برای زندگی ساختنی هست در واقع این تصور را درباره زندگی داریم که زندگی کاغذ سفید یا بومی است و ما با مدادرنگی یا قلم‌موهایی که در اختیار داریم بر آن طرحی خواهیم کشید و در چارچوب تفسیری که از آن طرح به صورت گزاره‌ای خلق می‌کنیم پدیده‌های زندگی‌مان را درک می‌نمائیم. اما این طرح را از کجا بیاوریم؟ پاسخ ساده این است از دو منبع زیر:

منبع (۱): بیرونی

گاهی ما معنای زندگی خود را منبع بیرون از وجود خودمان می‌گیریم و زندگی خود را براساس آن سامان می‌دهیم. این دیگران می‌توانند کتابها، والدین، استادان و الگوهای تاریخی باشند.

منبع (۲): خودمان

بر اساس برداشت‌های خودمان برای زندگی معنایی می‌سازیم. البته ترکیبی از دو حالت با نیز هست. یعنی ما معنایی که دیگران از زندگی کرده اند را آزموده و ارستی و اصالت آن را می‌پذیریم.

حالت دوم

اما اگر جهان معنا دارد و ما به عنوان انسان نیز در این مجموعه معنادار معنا داریم که یافتنی است و باید آن را اکتشاف و استخراج کنیم آن‌گاه ما باید آن معنای پنهانی را که در نشانه‌ها و نمادها (آیات) پنهان و نهفته است شهود و تجربه کنیم، در چنین حالتی چند نکته مطرح می‌شود:

نخست قابلیت ما برای پدیدار شدن آن نشانه در ساحت وجودی ما است، یعنی نشانه‌ها بر ما آشکار می‌شوند نه این که ما آن نشانه‌ها را بسازیم. در چنین حالتی امکان سه گونه فهم این نشانه‌ها پیش می‌آید:

الف) تفسیر: (باز کردن و پراکندن). یعنی مفسری اراده می‌کند تا پیرامون نشانه‌ها با استفاده از اندوخته‌ها و منابع ذهنی سخن‌پراکنی کند.

ب) تعبیر: (عبور کردن یعنی) از سطح ظاهر نشانه‌ها به سمت باطن آن. یعنی به سوی فهم آن بودی که در این نمود پدیدار شده است و از آن خبر می‌دهد.

ج) تاویل: (به اول برگرداندن). گاه معنایی ژرف و پیچیده از حالت اصیل و عریان خود خارج شده و در حجاب نمادها پنهان می‌شود و برای فهم آن باید را از (رمز) شدگی خارجش کرد، چنین کاری به رویکرد تاویلی نیاز دارد.

می‌توان از آنچه گفته شد این نتیجه را گرفت که می‌توان برای سیر ظهور معنا در یک انسان در کلیت یا جزئیت زندگی سه وضعیت کلی را در نظر گرفت: بی‌معنایی، معناسازی و معنایابی.

کتابی برای خود

خب، در این مترو غرق تأمل در این دو جمله شده‌ام و درباره آنها می‌نویسم، نوشتن اما با غرقه در حس نیایشی شگفت. احساس می‌کنم این برای اولین بار است که به نگارش کتابی پرداخته‌ام که اولین خواننده آن خودم هستم و امیدوارم نخستین پذیرنده دستاوردهایم نیز باشم. دستاوردهایی که هنوز بر من روشن نیست که چه خواهند بود، اما هر چه باشد باید "وزن بودن" مرا در هستی افزون کند. اگر سبک باشم و معنایی مار در جهان سنگین نکند گردباد پوچی که از سمت شکاکیت پست‌مدرن می‌وزد مرا نیز به ورطه انحطاط خواهد برد.

سیر و سلوک حرفه‌ای



سفری قهرمانانه (پهلوانانه) از پوچ‌دانی کار تا معنایابی در آن

غلامرضا خاکی

باری، چه حس شگفتی است کتابی که نویسنده‌اش در جاده سطرهای که ایجاد می‌کند خود به حرکت درآید، البته سفری در آغاز ممکن است چونان گردشگری باشد، و در ادامه به رسم و آیین پهلوانی به سوی یک نبرد جهت بگیرد. سفری برای نبرد با دیو پوچی.

زین سفر کردن ره آوردم چه بود؟

چون سفر کردم مرا راه آزمود

بقول مولانا سفری که سفر «بی روشنائی مصلحت نیست» راهی که به قول آن شاعر ناشناخته:

راه پنهان را توان رفتن به فن

راه پنهان است می‌باید شدن

پایان راه

بلندگو هشیارم می‌کند، ایستگاه بعد پایان راه من است. چه می‌گوییم، وقت آن است که بگوییم:

ای خدای رزاق:

بذرهای معنا را در زمین وجودم بیفشان و خوشه‌خوشه از آنها به برکت برویان، باشد که گرسنگی‌مان را برای لقمه‌ای از نان معنا فرونشاند.

تو در خوشاگویی‌های انجیل متی باب ۵ از زبان عیسی در خطبه کوه زیتون وعده فرمودی:

خوشا به حال گر سنگان و تشنگان نیکویی (عدالت)، زیرا ایشان سیر خواهند

شد.

و از زبان پیامبر اسلام ما را آموختی:

خدایا. نان ما را با برکت کن، و بین ما و نان جدایی نینداز. (خدایا) اگر نان نباشد. نه می توانیم نماز بخوانیم و نه روزه بگیریم. و نه واجبات پروردگاران را می توانیم بجا آوریم. (۱)

شاید براساس چنین سخنانی بوده که شیخ عطار از زبان آن شوریده شیدا گفت:

گفت در قحط نشابور ای عجب
میگذشتم گرسنه چل روز و شب
نه شنودم هیچ جا بانگ نماز
نه دری بر هیچ مسجد بود باز
من بدانستم که نان نام مهینست
نقطه جمعیت و بنیاد دینست

خوب، باید پیاده شوم. خداوندا سپاسا که رسیدم به مقصد. بادا که به حق نام هادیات، برسم به مقصد بودنم در ماموریتی که تو بر روی زمین به من دادی...

پنجم فروردین ۱۴۰۴

یادداشت

(۱) قال النبی : اللّهُمَّ بارک لنا فی الخُبزِ ، و لا تُفرِّق بَیننا و بَینَهُ ؛ فَلَولا الخُبزُ ما صَلَّینا و لا صُمنا، و لا أدینا فَرَائِضَ رَبِّنا. (فروع کافی، ج ۵، ص ۷۳)